



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

| عنوان درس: | خارج اصول فقه | جلسه ۸۲ | تاریخ درس: | ۱۳۹۹/۱۲/۲۶ |
|--------------|---|---------|------------|------------|
| عنوان فرعی ۱ | مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات | | | |
| عنوان فرعی ۲ | تجری | | | |
| عنوان فرعی ۳ | مطلب اول: حرمت یا عدم حرمت فعل متجری به | | | |
| عنوان فرعی ۴ | بخش اول: ادله ثبوت حرمت فعل متجری به | | | |
| عنوان فرعی ۵ | دلیل اول: اطلاقات ادله اولیه تکلیف | | | |
| مقرر: | حجت الاسلام محمد علی زحمت کش | | | |

ما بیان استاد شهید در پاسخ به آن تقریبی که برای قول به حرمت فعل متجری به بیان کردند را بیان کردیم. ایشان در ابتدا تقریبی بیان کردند که خلاصه تقریب این بود که تکلیف، ممکن نیست به فعل مطابق با واقع تعلق بگیرد؛ زیرا مطابقت در اختیار مکلف نیست؛ پس قید مطابقت با واقع، در متعلق اخذ نشده است و آنچه مأخوذ در متعلق است، همان تکلیف به موضوع معلوم است؛ نه موضوع معلوم به علم مطابق با واقع. این تقریبی بود که در اثبات حرمت تجری یا حرمت فعل متجری به بیان کردند و بعد از این تقریب جواب دادند که جواب ایشان را در چند بند بیان کردیم.

ما با بند اول و دوم فرمایش ایشان مخالفتی نداریم و آنها را می‌پذیریم. بند اول این بود که موضوعات احکام، بر دو قسمند: موضوعاتی که ایجاد آنها تحت تکلیف می‌رود و موضوعاتی که مفروض الوجود تلقی می‌شوند و تکلیف، بعد از فرض وجود بر مکلف بار می‌شود. این بند اول بود. بند دوم فرمایش ایشان این بود که آن تکالیفی که خود موضوع نیز تحت تکلیف می‌رود، امکان خطای مکلف در تطبیق مصداق وجود دارد. بعد گفتند اگر این خطا، خطای مستوعب بود؛ (یعنی اگر مکلف در تمام افراد موضوع خطا کند) در اینجا قبول داریم که تکلیف ساقط می‌شود و تکلیفی ندارد. اما اگر مکلف در برخی از مصادیق خطا می‌کند و در برخی از مصادیق خطا نمی‌کند؛ _ که معمولاً چنین است _ در اینجا آنچه مقدور مکلف نیست، تطبیق علی نحو کان ناقصه است که بگویید: من این فعل مثلاً شرب خمر را انجام می‌دهم به قید اینکه شرب خمر واقعی باشد. این غیر مقدور است؛ اما کان تامه آن مقدور است که بگویید من شرب خمر انجام می‌دهم؛ نه به قید اینکه این شرب خمر، شرب خمر واقعی باشد. قدرت بر کان تامه حاصل است به سبب قدرت تطبیق برخی مصادیق

بر واقع؛ یعنی همین که در برخی مصادیق خطا نمی‌کند، قدرت کان تامه دارد. قدرت بر اتیان موضوع تکلیف واقعی که باشد _ ولو در بعضی مصادیق آن _، تمکن به نحو کان تامه بر مکلف به واقعی را دارد و همین کافی است برای امکان تعلق تکلف به او؛ پس تکلیف به فعل می‌خورد بدون اینکه مقید به مطابقت با واقع باشد. این ممکت است و تکالیف الهی اینچنین به موضوعات تکالیف تعلق می‌گیرند؛ نه به تکلیف مقید به علم. این بند سوم فرمایش ایشان بود.

اشکال بر بند سوم کلام شهید

ما در این بند سوم حرف داریم؛ بر هر دو بخش بند سوم اشکال داریم؛ بند سوم، دو بخش داشت؛ یک بخش اینکه اگر خطا، خطای مستوعب بود، ایشان فرمود که ما قبول داریم که تکلیف ساقط است؛ اگر مکلف در تمام موارد تکلیف اشتباه کند، مثلاً می‌گوید «لا تشرب الخمر» و این مکلف نمی‌تواند هیچ شرب خمر مطابق با واقع انجام نمی‌دهد یا نمی‌تواند انجام دهد؛ در اینجا معلوم می‌شود شرب الخمر واقعی خارج از دایره قدرت اوست و این تکلیف به غیر مقدور می‌شود و تکلیف به غیر مقدور محال است؛ لذا ایشان می‌فرماید که در اینجا سقوط تکلیف را قبول می‌کنیم. این بخش اول بند سوم بود. بخش دوم بند سوم این بود که اگر خطا، خطای مستوعب نباشد و مکلف در همه جا خطا نمی‌کند، بلکه در برخی موارد خطا می‌کند و در برخی موارد خطا نمی‌کند، در چنین جایی اتیان مکلف به واقعی علی نحو کان تامه در اختیار مکلف است، اما علی نحو کان ناقصه در اختیار مکلف نیست. این بخش دوم از بند سوم بود که ما در هر دو بخش کلام داریم.

اما بخش اول که اگر خطا، خطای شامل و فراگیر بود که ایشان می‌فرماید تکلیف ساقط می‌شود: عرض ما این است که اگر قدرت شرط شرعی باشد _ یعنی قدرت به وسیله شارع در موضوع تکلیف اخذ شده باشد _ و قدرت در تمام موارد منتفی باشد، در اینجا قبول داریم که تکلیف برداشته می‌شود زیرا موضوع تکلیف منتفی است زیرا قدرت در موضوع اخذ شده است؛ مثلاً اگر بگوید «ان استطعت شرب الخمر، و هو لک حرام» [یعنی شرب خمر مقدور را مورد نهی قرار دهد] مثل حج که می‌گوید اگر استطاعت پیدا کردی، حج بر تو واجب است؛ در این صورت اگر استطاعت وجود نداشته باشد، اصلاً وجوب منتفی می‌شود. این در وقتی است که قدرت، شرط شرعی باشد؛ اما اگر قدرت شرط شرعی نباشد؛ همانطوری که فرض بر این است که قدرت در این گونه موارد، شرط شرعی نیست؛ بلکه شرط عقلی است و اگر بگوید: «لا تشرب الخمر»، اگر می‌گوییم در اینجا تکلیف باید به مکلف مقدور بخورد؛ یعنی عقل می‌گوید که تکلیف به غیر مقدور محال است. اینجا ما عرض می‌کنیم آنچه عقل می‌گوید [این است که:] عقاب بر غیر مقدور محال است؛ یا بگویید قبح عقاب به غیر مقدور [وجود دارد]؛ به عبارت دیگر: قدرت شرط در تنجز تکلیف است نه اینکه قدرت، شرط در تعلق تکلیف باشد. در مراحل حکم که بحث می‌کردیم، گفتیم انشای حکم مشروط به قدرت نیست،

هنوز مکلف به دنیا نیامده می‌شود برای او تکلیف جعل کرد؛ همچنین در مرحله ملاک و انشاء و فعلیت و وصول و هیچ یک از این مراحل پنج گانه از مرحله ملاک تا مرحله وصول، قدرت در هیچ یک از این مراحل دخل ندارد؛ بلکه قدرت، شرط در تنجز است؛ نه اینکه شرط در اصل جعل تکلیف باشد یا شرط در ملاک باشد. ممکن است فعلی دارای ملاک باشد اما من قادر به انجام آن نباشم؛ و همینطور جعل؛ مولا می‌تواند جعل کند حتی اگر من قادر نباشد و مولا جعل می‌کند برای وقتی که من قدرت پیدا کنم؛ یا مثلاً فعلیت تکلیف و گاهی تکلیف فعلی می‌شود با اینکه قدرت نیست؛ وصول هم همینطور، تکلیف واصل می‌شود با اینکه قدرت نیست؛ آنچه قدرت شرط آن است، آن مرحله آخر حکم است که تنجز است؛ وقتی من قدرت بر اتيان فعل ندارم، اینجا عقل می‌گوید که نباید عقاب شود زیرا قادر نبوده است؛ بنابراین در بخش اول این بند سوم که فرمودند اگر خطا، خطای مستوعب بود و تمام موارد و مصادیق تکلیف را شامل می‌شد ما سقوط تکلیف را قبول داریم؛ این سخن درست نیست؛ زیرا اگر قدرت در تمام موارد نیز منتفی شود، تکلیف ساقط نمی‌شود؛ آنچه ساقط می‌شود، تنجز است.

اشکالی نیز بر بخش دوم این بند سوم داریم که اگر خطا، خطای مستوعب نبود؛ یعنی اگر مکلف در تطبیق موضوع بر مصداق خطا می‌کند؛ اما نه در همه موارد؛ بلکه در بعضی از موارد خطا می‌کند و در برخی از موارد خطا نمی‌کند؛ ایشان فرمودند در اینجا تطبیق بر مورد علی نحو کان تامه برای او امکان دارد اما علی نحو کان ناقصه امکان ندارد؛ یعنی وقتی می‌گوید: «لا تشرب الخمر» این به خمر واقعی می‌خورد نه به شرب الخمر معلوم، شما می‌گویید شرب الخمر واقعی در اختیار او نیست؛ اما آنچه در اختیار او نیست این است که بگوید این شرب خمري که انجام می‌دهم، شرب خمر واقعی است؛ این در اختیار او نیست؛ اما یک شرب خمر واقعی در اختیار اوست؛ یعنی وجود شرب خمر به نحو کان تامه در اختیار او هست زیرا بعضی از مصادیقش برای او مقدور است اما اینکه شرب خمري انجام دهد که بگوید این شرب الخمر واقعی است، این نوع تطبیق یا این نوع تطبیق موضوع بر مصداق در مقدور او نیست؛ اما همین که کان تامه اتيان موضوع در مقدور او باشد، پس تکلیف به واقع می‌خورد و این تکلیف به واقع، مقدور او نیز خواهد بود؛ این بیان استاد شهید بود البته طبق آنچه در تقریر مباحث الاصول ایشان آمده است؛ ما بر این بخش نیز ایراد داریم: می‌توان کسی بگوید این ایراد، ایراد اثباتی است یعنی ایراد تعبیری است نه ایراد مضمونی؛ عرض ما این است که در این شق دوم، قدرت حتی علی نحو کان ناقصه برای مکلف حاصل است؛ منتهی قدرت به جامع؛ و قدرت به جامع در صحت توجه تکلیف کافی است.

قبل از اینکه به توضیح این مطلب پردازیم، یک مطلبی را که در فلسفه مطرح است را متعرض شویم زیرا یکی از مشکلات مباحث فلسفی است و ما در [کتاب در] این مبحث آزادی و علیت این را توضیح داده‌ایم: گفته می‌شود که انسان اختیار دارد و معنای اختیار این است که احد الشقین را بر دیگری ترجیح می‌دهد، پس

ترجیح بلا مرجح محال است و لذا چون ترجیح بلا مرجح محال است، اتفاق نیز محال است، صدفه محال است، اگر ترجیحی داده می شود، باید مرجحی داشته باشد، بر اساس قانون امتناع ترجیح بلا مرجح می گویند هر ممکن باید علت داشته باشد زیرا علت، مرجح احد الطرفین می شود و ممکن بما هو ممکن، تساوی ممکن دارد و وجودش با عدمش هر دو مساوی الامکانند؛ لذا هر ممکنی، نیاز به علت دارد. اشکال گرفته می شود: که چه کسی گفته ترجیح بلا مرجح محال است؟ که گفته که وجود هر ممکنی نیاز به مرجح دارد؟ و بر این مطلب دلیل می آورند که اگر کسی را شیر دنبال کند و او در حال فرار، بر سر دو راهی قرار بگیرد که این دو راهی هیچ مرجحی ندارد و نسبت هر دو راه با او مساوی است و هر دو راه نیز از هر نظر یکسان است؛ پس در اینجا چون مرجح وجود ندارد، احد الطریقین را اختیار نمی کند؟ بلکه اختیار می کند یکی از راه ها را بدون اینکه مرجحی وجود داشته باشد و صبر نمی کند همان جا تا شیر او را بگیرد و مثال دیگر که انسانی که گرسنه است، دو قرص نان کنار او بگذارند که از هر نظر مساوی اند و هم نسبت این قرص نان ها با او مساوی اند؛ در اینجا این فرد می ماند و هیچ یک از نان ها را انتخاب نمی کند به این دلیل که مرجحی وجود ندارد؟ یا اینکه دستش را به سمت یکی از دو نان می برد و یکی از دو نان را می خورد؟ پس این دلیل بر این است که ترجیح بلا مرجح ممکن است.

حرف ما در این بحث این است که در اختیاری بودن، همین که جامع مرجح داشته باشد کفایت می کند و لازم نیست مصداق یا حثه دارای مرجح باشد؛ انطباق جامع بر حثه، قهری است و اختیاری نیست. آن چیزی که اختیاری است، انتخاب جامع است؛ اختیار جامع، در اختیار فاعل است و جامع مرجح دارد و گرسنگی مرجح برای اکل یکی از نان ها است؛ همین کفایت می کند و خوردن نان، مرجح دارد؛ و انطباق نان، بر این یا آن نان، انطباق قهری است و فاعل توجه به این نمی کند که آیا این انطباق دارد یا آن، و همین که منطبق باشد، یکی را انتخاب می کند.

همان حرفی که در آن بحث [فلسفی] گفته ایم را در اینجا [در بحث خودمان] می گوئیم. می گوئیم قدرت بر جامع، در امکان اتیان به جامع و یا امکان تکلیف به آن جامع کفایت می کند؛ زیرا آنچه باید اختیاری باشد، اختیار به جامع است، تطبیق جامع بر حثه، انطباق قهری است، آن چیزی که باید اختیاری باشد، همان اتیان جامع است، خوردن نان باید اختیاری باشد اما اینکه نانی که می خواهم بخورم این باشد یا آن، امری است که قهرا حاصل می شود؛ در اینجا هم همین حرف را می زنیم. این فرمایش که استاد فرمودند «که اگر خطا، خطای مستوعب نبود و در تطبیق بعضی از مصادیق بود، نه بر بعضی دیگر در اینجا قدرت بر کان ناقصه وجود ندارد اما قدرت بر کان تامه وجود دارد»، شاید مرادشان همین مطلبی باشد که ما می گوئیم؛ مرادشان از کان تامه، یعنی جامع؛ ولی تعبیر به کان تامه در مقابل کان ناقصه، به نظر ما تا حدودی تعبیر مبهمی است و اگر گفته شود قدرت بر جامع وجود دارد، [بهتر است]. وقتی گفته می شود کان تامه، این کان تامه به مقدریت خود

متعلّق اشاره دارد؛ ما می‌خواهیم بگوییم قدرت فاعل وجود دارد؛ فاعل بما هو فاعل قادر است؛ وقتی می‌خواهیم بگوییم فاعل، بما هو فاعل قادر است، تعبیر به قدرت بر جامع بهتر است تا تعبیر مقدوریت علی نحو کان تامه. این تعلیقی ایت که ما بر بند دوم داریم.

حق در جواب اشکالی که در مساله تجری وجود دارد

ما اشکال را گفتیم و بیان استاد شهید در بیان اشکال، بیان تامی بود و گفتیم بیان محقق نائینی نیز بیان تامی است و هر دو به یک محتوا برمی‌گردد گرچه در بیان تا حدودی تفاوت وجود دارد اما روح هر دو تقریب و اشکال یکی است و روحش به اینجا برمی‌گردد که تطبیق عنوان بر معنوی واقعی مقدور نیست؛ وقتی می‌گوید لا تشرب الخمر، آنچه برای مکلف مقدور است، لا تشرب الخمر مقدور است؛ اما لا تشرب الخمری که مطابق با واقع است برای مکلف مقدور نیست؛ لا تشرب الخمر معلوم الخمریه برای او مقدور است؛ این بود اشکال.

در اینجا ما سه مطلب داریم:

مطلب اول همین است که قبلاً اشاره کردیم که در اختیاری بودن یا قدرت بر فعل مکلف به [داشتن]، قدرت بر جامع کفایت می‌کند؛ و این شخص مکلفی که تکلیف متوجه او شده، شرب الخمر واقعی متوجه او شده است و همین اندازه که بعضی از مصادیق لا تشرب شرب الخمر واقعی مقدور باشد، جامع مقدور است و هیچ محذوری در توجه تکلیف به شرب خمر واقعی وجود ندارد.

مطلب دوم اینکه اساساً تکلیف مولوی به واقع موضوع و مکلف به تعلق می‌گیرد، نه مکلف به [به] مقید به معلوم. علم، حیث تقییدی مکلف به نیست، بلکه حیث تعلیلی است، یعنی اگر این مکلف بخواهد به تکلیف عمل کند باید علم پیدا کند تا بتواند به تکلیف عمل کند پس علم، حیث تعلیل عمل به تکلیف است نه حیث تقییدی؛ به عبارت دیگر تکلیف به شرب الخمر با قید اینکه معلوم باشد نخورده است، بلکه تکلیف این است که لا تشرب الخمر، منتهی به این معنا که اگر علم حاصل شد، این تکلیف در حق مکلف مقدور می‌شود یا به تعبیر ما منجز می‌شود؛ پس علم در اینجا قید مکلف به نیست و علم تحت تکلیف نرفته است؛ آنچه تحت تکلیف رفته است، ذات شرب الخمر واقعی است و علم، حیث تعلیلی است؛ نه حیث تقییدی.

مطلب سوم اینکه هرچند شرب الخمر اختیاری، متعلق تکلیف است منتهی اختیار تحت تکلیف نرفته است؛ اختیار و اراده مکلف، قید مکلف به نیست؛ اینطور نیست که مولا بگوید شرب الخمری که اختیاری شماست را نباید مرکب شوی که این اراده قید مکلف به باشد؛ بلکه قید به نحو حیث تعلیلی است یعنی لا تشرب الخمر، به شرب الخمر واقعی تعلق گرفته است منتهی اگر بخواهد این شرب الخمر واقعی را امثال کند، باید علم پیدا کند و بعد از علم، اراده کند تا آن مکلف به در خارج متحقق شود؛ یا عصیاناً یا اطاعتاً. هم

قید علم و هم قید اراده، هر دو حیث تقییدی نیستند؛ بلکه حیث تعلیلی مکلف به هستند؛ بنابراین تکلیف به ذات مکلف به خورده است؛ بنابراین متجری وقتی شرب الخمری می کند که این شرب الخمر واقعی نیست، اصلاً معصیتی نکرده است؛ زیرا تکلیف لا تشرب به شرب الخمر واقعی خورده و این که مکلف خورده است، خمر نبوده بلکه آب بوده است. قید علم تحت تکلیف نرفته است تا بگویید آنچه مکلف است، شرب الخمر معلوم است. و همچنین اراده نیز تحت تکلیف نرفته است تا بگویید انطباق این شرب الخمر بر واقع اختیاری نیست و آنچه اختیاری است فقط شرب الخمر معلوم است نه شرب الخمر واقعی.

با این سه مطلبی که گفتیم روشن شد که فعل متجری به که مصداق فعلی که نهی به آن تعلق گرفته نیست، حرام نیست.